

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۲۸) گردن آویز

آن آشنا فرمود:

- آماده ام تا دومین سؤال شما را بشنوم.

پرسیدم:

- چرا صدورِ رواید برای ورود به آن گلستانِ آسمانی، مشروط به بردنِ رهاورد است؟

مگر آن میزبان نیازمندِ سوغاتی ما ست؟

لااقل بگوئید سوغاتی موردِ پسندِ "او" چه گونه چیزی است؟

فرمود:

- اولاً میزبانی به عظمتِ "او" به ارمغانِ میهمانان نیازی ندارد، یا بهتر است بگوییم "او"، از هر نظر و در هر زمینه ای، مطلقاً بی نیاز است.

از این رو "او" هرگز، از هیچ مسافری، سوغاتی طلب نخواهد کرد.  
ثانیاً رهاوردی که یک مسافر با خود می آورد، لزوماً سوغاتی نیست.  
پرسیدم:

- اگر آورده اش سوغاتی و ارمغانِ سفر نیست، پس چه چیزی می تواند باشد؟

مثل همیشه، با زبانِ تمثیل به سؤالم پاسخ داد.  
فرمود:

- اگر در یک همایشِ سالانه علمی، شما هم یکی از شرکت کنندگان باشید، فرآیندِ حضورِ شما در آن گردِ همایی، چگونه خواهد بود؟  
گفتم:

- از من خواسته می شود با خود مدارکی به همراه ببرم که نشان دهد که صلاحیتِ شرکت در آن همایش را دارم.  
پرسید:

- آیا چنین مدارکی که برای برگزار کنندگانِ همایش برده می شوند، سوغات به شمار می آیند؟  
گفتم:

- خیر.

پرسید:

- مرحله بعدی آن فرآیند چیست؟

گفتم:

- پس از بررسی و تأیید صلاحیت، در کنار عکس، نام و رتبه علمی ام (از نظر سطح تحصیلات و نوع فعالیت های تحقیقاتی) روی یک کارت درج می گردد و سپس آن کارت را به شکل یک گردن آویز به من می دهند تا بتوانم با آن به تالار همایش وارد شوم.

این کارت، در طول برگزاری همایش، معرف من است و باید همواره همراهم باشد.

پرسید:

- آیا دریافت چنین کارتی، به شما حق می دهد که در هر جای تالار همایش که مایلید بنشینید؟  
مثلاً به دلخواه خود به ردیف جلو بروید تا بهتر ببینید و یا بهتر دیده شوید.

پاسخ دادم:

- خیر، ردیف جلو، به حق، جای پیش کسوت ها و برترین هاست. البته به من هم، بر اساس رتبه ام، جای معینی در تالار داده می شود.

پرسید:

- اگر تا همایش سال بعد، رتبه علمی شما بالاتر برود و یا، برعکس، اُفت کند، آیا همان جای قبلی در تالار نصیبتان می شود؟

گفتم:

- خیر، حق آن است که به ردیف های جلوتر یا عقب تر برده شوم.

\*\*\*\*

پرسید:

- اگر در خلال یک همایش، ناگهان اعلام شود که صحت یکی از نظریه های بسیار مهم علمی شما کاملاً به اثبات رسیده است، واکنش برگزار کنندگان و حضار نسبت به این خبر چه خواهد بود؟  
گفتم:

- همگی مرا تحسین خواهند کرد، برگزار کنندگان همایش رتبه علمی جدیدی در گردن آویز من ثبت خواهند کرد و، در نتیجه، جای بهتری در تالار همایش نصیبم خواهد شد.  
پرسید:

- اگر در یک همایش بسیار طولانی، رتبه همه شرکت کنندگان، بی وقفه دستخوش تغییر شود، آیا مندرجات گردن آویزهایشان و جای آن ها در تالار هم، مرتباً عوض خواهند شد؟  
در جواب گفتم:

- منطقیاً باید چنین شود؛ ولی من هرگز در زندگی ام همایشی را ندیده ام که در آن، دم به دم، گردن آویز شرکت کنندگان و جای شان در تالار تغییر کند؟  
حتی وجود چنین همایشی را در هیچ جا و از هیچ کس نشنیده ام؛ چون برپایی چنین همایشی عملاً غیرممکن است.

فرمود:  
- آری حق با شماست. در زمین این کار ناشدنی و بی سابقه است؛  
اما در آسمان و در افق (برزخ)، که همان ساحت واقع در بین زمین و آسمان اول (ملکوت) است، مانعی بر سر راه تشکیل چنین همایشی وجود ندارد.

\*\*\*\*

ادامه داد:

- فراموش نکنید که گفتگوی ما، دربارهٔ سفرِ شما به افق و به آسمان بود.

و پرسید:

- اگر به شما گفته شود که برای حضور در چنین همایشی به آن جا سفر می کنید، آیا همچنان به چنین

سفری تمایل خواهید داشت؟

گفتم:

- البته.

پرسید:

- اگر برای این حضور، از شما ره آوردی خواسته شود، آیا می توانید مدرکی با خود ببرید تا تعیین کنندهٔ رتبهٔ

شما در همایش برزخ باشد؟

با تعجب پرسیدم:

- مگر آن جا هم مدرک گرایی و کاغذ بازی رایج است؟

چرا من باید صلاحیتِ خودم را به صورتِ یک تکه کاغذ با خودم ببرم و به "او" ارائه کنم؟

صلاحیتِ من بخشی از وجودِ من و همواره همراهِ من است و، هر جا که لازم باشد، می توانم آن را اثبات

کنم و نشان بدهم.

فرمود:

- در سفر به افق لازم نیست چیزی را با خود ببرید و یا ارائه کنید. چون

اولاً "او" از همه چیز، از جمله صلاحیت یا عدم صلاحیت شما کاملاً آگاه است

و

ثانیاً مدرک تان نیز همواره همراه شما و نمایانگرِ رتبهٔ شما ست.

ضمناً شاید ندانید که گردن آویزتان هم همیشه بر گردن شما، یا بهتر بگوییم بر گردن تک تک اجزای وجود

شما، آویخته بوده و هست!

\*\*\*\*

افزود:

- در افق (برزخ)، یعنی ساحتی که به تعبیری حائل و به تعبیری رابط بین زمین و آسمان اول (ملکوت) است،

همایشی از آن نوع که گفتم، در تالاری بیکران، همواره دایر بوده و هست.

آن جا همایشی برپاست که در آن، همه انسان ها و، بلکه به تعبیری، همه موجودات شرکت دارند.

در این همایش، رتبه هرکس را، از نظر ایمان و عمل، در هر لحظه، بر گردن آویز او می نگارند و، بر این اساس،

جایی فراخور حال اش را به وی اختصاص می دهند.

گفتم:

- یعنی، به گفته شما، من، هم اینک، حتی قبل از سفر به افق، در جایی معین در تالار یک همایش دائمی

در برزخ نشسته ام و خودم از این امر بی خبرم؟

فرمود:

- آری.

پرسیدم:

- پس دلیل یا فایده رفتن به این سفر چیست؟

فرمود:

- به آن جا بُرده می شوی تا آن چه که در این باره خوانده یا شنیده ای را با "چشمِ برزخ بین" مشاهده کنی.

با نگرانی پرسیدم:

- آیا جای من در طولِ همایش بر اساسِ گردنِ آویزِ کنونی ام ثابت می ماند و من دیگر نخواهم توانست به دیدگاهِ ای مناسب تر بروم تا صحنه را بهتر مشاهده کنم؟  
فرمود:

- همان طور که گفتم، مندرجاتِ گردنِ آویزِ شما، بی درنگ و لحظه به لحظه، بر مبنایِ عملکردِ شما تازه می شود و لذا امکانِ جا به جایی شما در آن تالار، همواره، وجود دارد.  
به هر حال، چه بخواهید و چه نخواهید، جای و جایگاهِ شما، دم به دم، بر اساسِ آخرین افکار و اعمالِ تان تغییر می کند.

پس شما می توانید، با تعالی بخشیدن به میزانِ ایمانِ خود و اصلاحِ اعمالِ تان، کاری کنید که گردنِ آویزِ بهتری به شما داده شود و از این راه به جایگاهی والاتر دست یابید.  
و یا، برعکس، به خاطرِ افکار و اعمالِ خودتان، تصمیمی متفاوت در موردِ شما گرفته شود.

بیمناک و در عین حال کنجکاو شدم:

چرا، پیش از این، هیچگاه آن گردنِ آویزِ همیشگی را بر گردنم ندیده بودم؟  
چه گونه می توانم نگاشته های روی گردنِ آویزم را بخوانم و از جایگاه ام باخبر شوم؟

ناگهان دلهره و دلشوره تمامی وجودم را فراگرفت:

نَکَنَد دِیْگَران هَم بَتوانند آن نِگاشته ها را بخوانند و مَن رُسوا شَوم.

\*\*\*\*

ادامه دارد .....